فرهیختگان
@farhikhtegandaily
WWW.FDN.IR
صاحب‌امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی- مدیرمسئول: محمدامین ایمانجانی- سردبیر: مسعود فروغی
دفتر مدیرمسئول: ۶۶۳۴۸۰۱۶ تحریریه: ۱۸۲-۶۶۷۶۰۱۸۰ - فکس: ۶۶۷۶۰۵۰۱- ۶۶۷۲۶۰۴۷
روابط عمومی: ۶۶۷۶۰۴۹۹ - سازمان آگهی‌ها: ۱۸و۶۶۳۴۸۰۴۶
چاپ: چاپخانه دانشگاه آزاد اسلامی- توزیع فرهیختگان: ۱۲-۶۶۳۴۸۰۱۱
نشانی: خیابان حافظ، پایین‌تر از جمهوری، روبه‌روی ساختمان بورس، ساختمان فرهیختگان، طبقه سوم

فلسفه نوصدرایی و علوم انسانیِ اسلامی

متن کامل سخنرانی حجت‌الاسلام والمسلمین رضا غلامی در هم‌اندیشی دانشگاه علامه طباطبایی با عنوان «چگونگی تحول در علوم انسانی» مورخ ۲۴ آبان ماه ۱۴۰۰

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله رب العالمین، الصلاه و السلام علی رسول الله و علی آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی أعدائهم أجمعین.

سلام عرض می کنم خدمت شما برادران و خواهران گرامی، استادان و پژوهشگران ارجمند و چهلمین سالگرد ارتحال علامه طباطبایی(ره) را گرامی می‌دارم. از برادر گرامی جناب آقای دکتر معتمدی، رئیس محترم دانشگاه علامه طباطبایی که این نشست مهم را ترتیب داده‌اند صمیمانه سپاسگزارم. موضوع بحث بنده «فلسفه نوصدرایی و علوم انسانیِ اسلامی» است. من این بحث را به سه بخش تقسیم می کنم: قسم اول؛ مقدمه‌ای درباره کلیت فلسفه اسلامی، قسم دوم؛ درباره معنا و مبنای فلسفه نوصدرایی و قسم سوم؛ درباره نسبت فلسفه نوصدرایی با علوم انسانیِ اسلامی است.

تاکنون درخصوص فلسفه یا حکمت نوصدرایی مطالبی از سوی برخی اساتید و پژوهشگران گرامی بیان شده اما من در اینجا با قدری تفاوت و طرح نکات تازه قصد دارم ضمن یادآوری برخی مطالب کلیدی در زمینه کلیت فلسفه اسلامی، اولا یک تصویر کلی و نسبتا شفاف از فلسفه نوصدرایی ترسیم کنم و ثانیا نسبت آن را با علوم انسانیِ اسلامی قدری توضیح دهم.

ابتدا از باب مقدمه ۷ نکته کلیدی را خدمت‌تان عرض می کنم:

۱- قلمرو و کارکرد فلسفه اسلامی، فهم و درک عمیق هستی و پاسخگویی به بنیادی‌ترین پرسش‌های بشر در حوزه هستی‌شناسی است به‌طوری که باید گفت ورودش به معرفت‌شناسی یا انسان‌شناسی نیز از باب لوازم هستی‌شناسی است. با این ملاحظه، معنای بسط قلمرو فلسفه در حوزه‌های دیگر مثلا در ساحت زندگی اجتماعی به معنای تداوم هستی‌شناسی فلسفی به حیات اجتماعی است والا روشن است که فلسفه دستورالعمل زیست اجتماعی نیست اما روی شکل‌گیری دستورالعمل زندگی اجتماعی اثر عمیقی می گذارد.

۲- در نسبت فلسفه اسلامی و علوم باید گفت که به تعبیر مرحوم استاد مصباح(ره) فلسفه متکفل اثبات مبادی تصدیقی سایر علوم است و این یکی از وجوه نیاز سایر علوم به فلسفه است و حتی از همین جهت است که به فلسفه به «مادر علوم» تعبیر می‌شود. البته آنچه امروز تحت عنوان فلسفه‌های مضاف مطرح شده است، فلسفه فراتر از اثبات مبادی تصدیقی علوم، متکفل بحث حول موضوع، هدف، گستره، غایت، احکام کلی یک علم معرفی شده است که گرچه بیشتر این مباحث تحت عنوان رئوس ثمانیه در مقدمه هر علمی بحث می‌شود اما تجمیع، گسترش و تقویت آن در یک علمی با عنوان فلسفه مضاف می‌تواند به استحکام‌بخشی به درک کلی ما از علوم و شناخت دقیق‌تر نسبت یک علم با سایر علوم کمک کند. با این وجود، لئواشتراوس در تعریف فلسفه سیاسی به دنبال نجات مباحث بنیادی علم از روش تجربی است و لذا وقتی از فلسفه سیاسی سخن می گوید، روی تبدیل روش مباحث زیرساختی، علوم از تجربی و ظنی به برهانی یا معرفتی تمرکز دارد که به نظر من، اصلی‌ترین کار فلسفه در ارتباط با علوم، همین است که از گذشته به آن اثبات مبادی تصدیقی علوم اطلاق شده است، نه فلسفه مضاف به معنایی که دوستان‌مان مطرح می کنند.

۳- فلسفه اسلامی، آزاد است. یعنی یک دانش بشری «فطرت بنیاد» قلمداد می‌شود. در این صورت نه تماما زاییده دین است، نه چشم بسته و بدون اثبات عقلی آموزه‌های دینی را می‌پذیرد و نه علم کلام است که هدف آن دفاع مستقیم از دین باشد. در چنین شرایطی این پرسش مطرح خواهد شد که پس معنای «وصف اسلامی» در فلسفه اسلامی چیست؟ در پاسخ به این پرسش عرض می کنم که اولا، اسلام پنجره‌های تازه‌ای را به روی فلسفه باز می کند و فلسفه را وارد عرصه‌هایی می کند که فلسفه مستقلا قادر به ورود به این عرصه‌ها نیست. ثانیاً، فلسفه به خوبی می‌داند که قادر به پاسخگویی به همه پرسش‌های اساسی بشر درباره هستی نیست و بدون استعانت از دین نمی‌تواند به رسالت خود عمل کند لذا فلسفه بدون آنکه مجبور باشد از خط قرمز خود یعنی اثبات‌پذیری عقلی عبور کند، از کمک دین در خیلی از عرصه‌ها بهره‌برداری می کند.

۴- تنوع در مشرب‌های فلسفی یا اختلاف‌نظر در فلسفه اسلامی به منزله قائل بودن به چند حقیقت نیست، بلکه به معنای باز بودن راه‌های متعدد برای تقرب به حقیقت - ضمن وفاداری به هسته سخت فلسفه اسلامی- است. حال این پرسش مطرح می‌شود که چه زمانی یک مشرب جدید در فلسفه اسلامی خلق می‌شود؟ پاسخ این است که: «وقتی راه جدیدی برای تقرب به حقیقت کشف شود و لذا باید تاکید کرد که هر اختلاف‌نظر جزئی و هر تفاوت دیدگاهی به منزله شکل‌گیری یک مشرب تازه فلسفی نیست. درواقع، مشرب جدید فلسفی یعنی یک معماری تازه روی لایه سخت و جوهر فلسفه است.»

۵- تفاوت اصلی فلسفه اسلامی با فلسفه‌های یونان باستان را باید در خردگرایی ناب و مرزبندی میان فلسفه و برداشت‌های بی‌مبنا و حتی در مواردی خرافی از هستی جست‌وجو کرد و تفاوت فلسفه اسلامی با فلسفه‌های غرب مدرن را باید اولاً، در فطرت بنیان بودن و به‌تبع آن، در اصول موضوعه حاکم بر فلسفه اسلامی، ثانیاً، در روش فلسفه اسلامی و ثالثاً، در هدف فلسفه اسلامی درنظر گرفت. به بیان دیگر، فلسفه مدرن گرچه با انقلاب فکری دکارت آغاز و با اندیشه کانت جلو می‌رود، اما در مسیری که تا الان طی کرده است، بیش از آنکه جنبه صددرصد عقلی خود را حفظ کند یا به سمت علم یا به سوی پراگماتیسم گرایش پیدا کرده است و لذا فلسفه‌های جدید غربی بیش از آنکه انسان را از سردرگمی نجات بدهد بیشتر آن را در سردرگمی فرو برده است.

۶- میان فلسفه و آرای فلاسفه تفاوت وجود دارد. فلسفه یک دستگاه فکری با معماری‌های متنوع است و براساس آن مجموعه‌ای از آرای متکثر فلسفی شکل می گیرد. آنچه مسلم است، آرای فلاسفه مساوی فلسفه یا یک مشرب فلسفی نیست که اگر مثلا رای یک فیلسوف را باطل کردیم کل فلسفه باطل شده باشد. البته وقتی نقد آرای فلسفی ممکن است، به طریق اولی نقد فلسفه اسلامی و دستگاه فلسفه و مشرب‌های آن هم امکان‌پذیر است اما معمولا کسانی که با فلسفه اسلامی مخالفت می‌ورزند، منشأ مخالفت‌شان آرای خاص فلاسفه است، نه نقد دستگاه فلسفه. ضمن آنکه نمی‌توان از بیان این مطلب صرف‌نظر کرد که بخشی از نقدهایی که به آرای فلاسفه اسلامی می‌شود مولود عدم درک درست این آراست.

۷- امروز بعضی از لزوم تحول در فلسفه اسلامی سخن می گویند اما به نظر می‌رسد هنوز درباره معنای تحول در فلسفه اسلامی نظر شفافی ابراز نشده است. از نظر بنده تحول در فلسفه را می‌توان در چند عرصه دنبال کرد: «یک؛ در پالایش فلسفه از آرای غیرفلسفی اعم از کلامی، عرفانی و.... دو؛ در تقویت نقاط سست، ضعیف و اقناع ناکننده، سوم؛ در ورود به موضوعات جدیدی که در قلمرو فلسفه هست لکن هنوز فلسفه وارد آن نشده و چهار؛ در امتدادبخشی به هستی‌شناسی فلسفی در زندگی اجتماعی.

پس از طرح هفت نکته‌ای که از باب مقدمه بیان شد، لازم می‌دانم در معرفی فلسفه نوصدرایی ۱۰ مطلب اساسی را با شما عزیزان درمیان بگذارم:

اول؛ فلسفه صدرایی همچنان یکی از قوی‌ترین مشرب‌های فلسفه اسلامی است؛ چراکه با پیوند میان برهان، قرآن و عرفان هم قدرت بنیایی فلسفه را دوچندان کرده و هم قدرت حل مسائل و گره‌های هستی‌شناسانه را مضاعف ساخته است. در عین حال نقد فلسفه صدرایی منتفی نیست و هیچ‌گاه از دستور کار طرفداران واقعی فلسفه صدرایی خارج نشده است.

دوم؛ فلسفه نوصدرایی در عرض فلسفه صدرایی نیست بلکه با اذعان به قوت و کارایی فلسفه صدرایی، مکمل و تداوم‌بخش فلسفه صدرایی است.

سوم؛ نخستین کار اصلی فلسفه نوصدرایی سرایت دادن فلسفه صدرایی در مسائل اجتماعی بدون خروج از قلمرو فلسفه اسلامی است. به عبارت دیگر، نوصدراییان در عمل فلسفه را بدون آنکه موضوع فلسفه را تغییر دهند وارد ساحت جامعه کرده‌اند. هر چند هنوز فاصله فلسفه نوصدرایی با نقطه مورد انتظار زیاد است.

چهارم؛ کار دوم فلسفه نوصدرایی، مواجهه با مکاتب الحادی است. یعنی تاکنون نه‌فقط رویارویی فلسفه نوصدرایی با این مکاتب بسیار وسیع و عمیق بوده است، بلکه در اغلب این موارد مکاتب الحادی مغلوب فلسفه نوصدرایی بوده‌اند که نمونه بارز آن را در نقدهای بنیان‌افکن مرحوم علامه طباطبایی بر مارکسیسم باید جست‌وجو کرد.

پنجم؛ کار بعدی فلسفه نوصدرایی، پالایش و تخلیص فلسفه صدرایی است. نمی‌توان رد کرد که بخشی از متون فلسفی مرحوم صدرالمتالهین وارد مباحثی شده که یا ربط وثیقی با فلسفه او ندارد یا اثبات‌پذیری او به روش حکمت متعالیه به راحتی ممکن نیست. لذا پالایش فلسفه صدرایی و خالص‌سازی آن که البته همه از رهگذر نقد صورت گرفته و می گیرد یکی دیگر از کارهای نوصدراییان به‌شمار می‌رود.

ششم؛ کار دیگر فلسفه نوصدرایی نقد، تکمیل و نوآوری در طول فلسفه صدرایی است. درواقع، فلسفه نوصدرایی نه‌تنها نقد فلسفه صدرایی را کنار نمی گذارد و هیچ تعصب کورکورانه‌ای به آرای مرحوم ملاصدرا ندارد بلکه باب نوآوری در متن فلسفه صدرایی را نیز نمی‌بندد که برای نمونه می‌توان به نوآوری‌های مرحوم علامه طباطبایی اشاره کرد که استاد جوادی آملی حفظه‌الله تعالی در کتاب شمس الوحی تبریزی به آنها اشاره کرده‌اند.

هفتم؛ سرجمع فلسفه نوصدرایی با تکیه به فلسفه صدرایی دارای ویژگی‌هایی است که اهم آن عبارتند از: فطرت‌محوری، نسبیت‌گریزی، وسعت‌دهی به منابع و روش‌های شناخت، خردسالاری، سکون و جمودستیزی و حرکت‌مندی، کمال‌گرایی و واقع‌گرایی. البته همه این ویژگی‌ها را باید به یک ویژگی مهم دیگر پیوند زد و آن اینکه فلسفه صدرایی و نوصدرایی در عین حال که خط قرمز خود را تحقیق‌پذیری عقلی می‌دانند، ضمن اثبات عقلی دین، نه‌تنها وحی را دارنده امتیازات بی‌همتا می‌داند بلکه کمال بهره را از دین در جهت باز کردن گره‌های نظری می‌برد و متقابلا از دین نیز در برابر هجمه‌های فکری حمایت می کند.

هشتم؛ فلسفه صدرایی و نوصدرایی به این دلایل از توان تمدن‌سازی برخوردار است: ۱- این فلسفه هستی‌شناسی را تداوم اجتماعی می‌دهد(اعم از نظری و عملی)، ۲- این فلسفه تعالی بخشی اجتماعی و هم‌افزایی اهالی جامعه برای کمال را لازمه تعالی‌بخشی فردی در مدار هستی می‌داند. ۳- این فلسفه در عین حفظ استقلال خود، با دین رابطه تنگاتنگی دارد و دین را در قانون‌گذاری اجتماعی مدد می‌رساند. ۴- این فلسفه در ساخت علوم انسانی و اجتماعی به‌عنوان مغزافزار تمدن، نقش کلیدی دارد.

نهم؛ امام خمینی(ره) و علامه طباطبایی(ره) بانیان اصلی فلسفه نوصدرایی محسوب می‌شوند و شاگردان این دو بزرگوار تاکنون در عمل بیشترین خدمت را به شکل‌گیری و نیز بسط و تعمیق فلسفه نوصدرایی کرده‌اند. به بیان دیگر، امام خمینی(ره) در همه عرصه‌ها به‌ویژه در ساحت فلسفه سیاسی پایه‌گذار بخش مهمی از فلسفه نوصدرایی محسوب می‌شوند و همچنین مرحوم علامه طباطبایی و شاگردان بزرگ ایشان مانند استاد شهید مطهری(ره)، حضرت آیت‌الله جوادی آملی مدظله العالی و مرحوم علامه مصباح‌یزدی رحمت‌الله علیه، که البته ضمنا شاگرد امام خمینی هم بودند نیز در حوزه هستی‌شناسی، در عرصه معرفت‌شناسی و در عرصه انسان‌شناسی پایه‌گذار وجوه دیگر فلسفه نوصدرایی هستند که ان‌شاءالله این راه از سوی شاگردان این بزرگواران تداوم خواهد یافت.

دهم؛ فلسفه نوصدرایی بخشی از راه را رفته اما هنوز راه‌های نرفته، کم‌کاری‌ها یا بی‌عملی‌ها در این ساحت نیز کم نیست. من در اینجا به چند مطلب اشاره می کنم:

۱- بعد از رحلت علامه طباطبایی و استاد شهید مطهری، رویارویی فکری با مکاتب بشری اعم از الحادی و سکولار با افت روبه‌رو شده و هنوز نوصدراییان با بخش مهمی از فلسفه‌های معاصر و پرسش‌های بنیادی برآمده از این فلسفه‌ها، مواجهه مبتکرانه‌ای نداشته‌اند. ۲- در مواردی فلسفه نوصدرایی جایگاه خود را با علم کلام خلط کرده و آزادی و استقلال خود را فدای مواجهه کلامی به حملات علیه دین کرده است. ۳- کانه هنوز نوصدراییان قدر و قیمت واقعی انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن را ندانسته و در جهت تئوریزه‌سازی جامع یک نظم اجتماعی جدید و رقیب غرب گام‌های بلندی برنداشته‌اند. ۴- فلسفه نوصدرایی هنوز تاثیرات عمیقی در فقه و سوق دادن آن به فقه عقل‌گراتر، کلان‌نگر و نظام‌ساز نداشته است. ۵- با آنکه فلسفه نوصدرایی گام‌های موثری در تداوم اجتماعی خود داشته اما هنوز نتوانسته خردگرایی نوصدرایی را در فرهنگ و سبک زندگی مردم رواج دهد.

خب حالا جای پاسخ به این سوال است که فلسفه نوصدرایی چه نسبتی با علوم انسانیِ اسلامی برقرار می‌کند؟ در پاسخ به این سوال به ذکر هفت مطلب مهم اکتفا می کنم:

اولاً؛ همچنان که رابطه فلسفه با علوم اثبات مبادی تصدیقی است. فلسفه نوصدرایی نیز چنین نقشی را در قبال علوم انسانی و رشته‌های آن می‌تواند ایفا کند. به بیان دیگر، از نظر بنده فلسفه صدرایی نقش ساخت لایه زیرین فندانسیون یا نقطه مرکزی هسته سخت علوم انسانی اسلامی را دارد.

ثانیاً؛ حضور تعیین‌کننده فلسفه نوصدرایی در هسته سخت علوم انسانی اسلامی به منزله عدم حضور تعریف شده و هدفمند فلسفه صدرایی در سایر لایه‌ها و مناطق علوم انسانی اسلامی نیست. حتی اگر گفته شود فلسفه نوصدرایی در تمامی این لایه‌ها مانند اکسیژن جریان دارد، اغراق نیست.

ثالثا؛ از آنجا که علوم انسانی نمی‌تواند بدون تکیه‌گاه باشد و چنانچه پیش‌تر هم اشاره شد، فلسفه نوصدرایی در علوم انسانی اسلامی چنین نقشی را برعهده دارد، علوم انسانی از نسبیت‌گرایی افراطی نجات می‌یابد هر چند باید توجه داشت که وجود نسبیت غیرمطلق نه قابل انکار است و نه مذموم و علوم انسانیِ اسلامی نیز از نسبیت خلاصی کامل نخواهد داشت.

رابعاً؛ علوم انسانی اسلامی به جز کانونی‌ترین بخش از لایه سخت خود در سایر لایه‌ها ظنی است و ابتنای آن بر فلسفه نوصدرایی به منزله حداکثری دیدن دسترسی این علوم به قطعیت نیست ضمن آنکه این علوم جز در بخشی از مبانی در سایر لایه‌ها و مناطق خود به قطعیت نیاز ندارد.

خامساً؛ جمع بین برهان، قرآن و عرفان، تاکیدبر تعالی‌بخشی و نیز جامعه‌نگری در فلسفه نوصدرایی، موجب می‌شود که این فلسفه با دین در جهت ساخت علوم انسانی تشریک مساعی راحت‌تری داشته باشد و در شکل‌گیری و تکامل علوم انسانی اسلامی نقش موثرتری ایفا کند.

سادساً؛ ابتنای علوم انسانیِ اسلامی بر فلسفه نوصدرایی مانند ابتنای علوم انسانی بر دین، نه نسبت این علوم با علوم تجربی یا تفسیری را کم می کند و نه از کارایی این علوم در جنبه‌های عینی می کاهد.

سابعاً؛ از منظر فلسفه نوصدرایی، تفاوت اصلی علوم انسانیِ اسلامی با علوم انسانی سکولار را باید در نسبیت‌گریزی، در خردگرایی ناب و فطرت بنیاد، در محترم شمردن وحی و اظهار نیازمندی به آن در عرصه‌های معین، در تعالی‌بخشی به انسان و جامعه انسانی، در پیوند میان حیات دنیوی و اخروی، در قدرت منحصربه‌فرد او برای حل اختلافات و منازعات بشری و به تبع آن، در آرامش‌بخشی به انسان و جوامع انسانی درنظر گرفت.

۹ ادامه از صفحه یک

این نیاز به یک تغییر ساختاری، اداری-سیاسی کشور از استراتژی توسعه سرمایه‌داری صنعتی-مالی به یک اقتصاد درون‌زا و محیط‌زیست‌خوان است. اقتصادی که وجه سیاسی‌اش مهم است یعنی پشت آن سیاسی است. اگر این اصلاح نشود و به‌سمت اصلاح ساختاری کامل نرود این بحران هر روز تقویت می‌شود و فقط ما می‌توانیم آتش را به دست دیگر بدهیم. هیچ راهکار فوری ندارد. تنها کاری که می‌شود کرد این است که به‌سرعت باید شروع به اصلاح ساختاری به‌نفع محیط‌زیست کرد وگرنه بحران آب را می‌خواهیم چه کنیم وقتی آب کم است و دلیلش هم صنایع و سیستم سدها و سیستم کشاورزی است. دلایل ریشه‌ای در پرسپکتیو توسعه دارد و تا اینها رفع نشود مشکل حل نمی‌شود و هیچ راه‌حلی فوری از نظر من ندارد.»

جنبش‌های آتی، محیط‌زیستی است؛ معضل فعلی راهکار فوری ندارد

در پایان اما امیر خراسانی، جامعه‌شناس و پژوهشگر در ارتباط با بحران موجود و راهکارهای پیش‌رو برای برون‌رفت از این وضعیت پیش‌آمده، به «فرهیختگان» گفت: «وضعیت موجود راهکار فوری ندارد. هر راهکار فوری مساله‌ساز می‌شود. جنبش‌های ما محیط‌زیستی است. قضیه دامن‌گیرتر و پیچیده‌تر از این است. اینکه مدیریت هر حوزه باید براساس منابع آب همان حوزه اتفاق بیفتد؛ مثلا آبخوان الف را دارید، میزان آب مشخصی دارد و هر چیزی اعم از صنعت و کشاورزی در آن تعریف می‌شود البته براساس میزان آبی که در آن است تعریف می‌شود. حق‌آبه محیط‌زیست هم باید داده شود. این مهم‌ترین کاری است که باید در تعریف کلان مدیریت اتفاق بیفتد والا طرح‌های انتقال آب وحشتناک‌ترین طرح‌های آبی است. انتقال آب یک امر استثنائی است، نه امری طبیعی! هرجا آب زیاد دارد باید صنایع بیشتری تعریف کنید، کشاورزی بیشتری تعریف کنید، جایی که آب کم دارد میزان آب‌بری آنجا باید کمتر شود. براساس جیب خود باید خرج کرد. مدیریت باید حوضه‌ای باشد. حوضه یزد مثلا ۱۰۰ مترمکعب آب دارد و براساس آن باید مدیریت انجام شود. از جای دیگر نباید آب برای حوضه یزد آورد. وضع موجود نیاز به تغییر نگرش در اسناد و مدیریت دارد. تنها راه این است و هیچ راه دیگری نداریم. تنهاترین راه و منطقی‌ترین راه این است. اینکه شما مدیریت آب را از روی زمین به زیر زمین ببرید، درواقع این مدیریت آب‌های زیرزمینی است. این راهکارها هم فوری نیست که با دستور فلان وزیر و معاون و... وضعیت گل و بلبل شود. باید صداقت داشت و مدل جدید و مدل سازگار با کم‌آبی را به‌عنوان اصل اساسی جا انداخت وگرنه با کارهایی که معاون رئیس‌جمهور بگوید و فلان اقدام شود و انتقال آب انجام شود و غیره ممکن است مساله در کوتاه‌مدت حل شود. اینها صرفا مسکن کوتاه‌مدت است اما هیچ‌وقت اساسی حل نخواهد شد.»